

## حوزه معنایی «ولایت» در قرآن و نهج البلاغه

سید حیدر علوی نژاد

تکیه بر روشهای معنی شناسی برای فهم قرآن می تواند ما را به محور و مرکز معانی موضوع پژوهش «نزدیک» کند، و البته برای درک کامل تر باید این دریافتها را با دریافتهای دیگر ضمیمه کرد، بویژه با تفسیر پیامبر اکرم و اهل بیت (ع). به همین دلیل در کنار هم قراردادن سخنان علی(ع) در فهم آیات قرآنی، ما را مطمئن تر می سازد که در فهم این دو منبع، که یکی متن و دیگری تفسیری از آن است، به بیراهه نرفته ایم.

امام علی(ع) از سویی کاتب وحی و آموزگار مفسران بزرگ است و از سوی دیگر معاصر نزول قرآن بوده، یعنی نزول قرآن در نیمه اول زندگی آن حضرت صورت گرفته است. از این رو کاربرد واژگان، اصطلاحات و معارف قرآن در سخنان آن بزرگوار می تواند منبعی دست اول برای فهم اسلام و قرآن باشد. اکنون با این باور به سراغ یکی از واژگان قرآنی می رویم تا آن را از زبان علی(ع) به تفسیر بنشینیم.

در اینجا باید اشاره کرد که در طول سی سال زندگی امام علی(ع)، پس از پایان یافتن نزول قرآن، برخی از واژگان به صورت اصطلاح درآمده و معانی مشخصی یافته است، اما همین اصطلاح ها خود ریشه در معانی لغوی یا اصطلاحی به کار رفته در قرآن دارد؛ به عنوان نمونه، واژه «والی» که تقریباً معادل کلمه «استاندار» در فارسی است، در قرآن به این معنی به کار نرفته است، بلکه در زمان خلفا و پس از گسترش دامنه حکومت و سرزمینهای اسلامی رواج یافته است. اما با توجه به کاربرد این واژه در نهج البلاغه روشن می شود که مسلمانان این اصطلاح را از قرآن گرفته اند. در واقع این عنوان، افزون بر نشان دادن سمت والی، دلیل مشروعیت او را نیز در بردارد.

در این پژوهش واژه «ولایت» را مورد بررسی قرار می دهیم و به جنبه های اجتماعی کاربرد و معنای آن بیشتر نظر خواهیم داشت و به جنبه های معنوی ولایت و ولایت تکوینی کمتر خواهیم پرداخت، چه اینکه پردازش بایسته به آن نیازمند مجالی گسترده تر است.

هدف ما در این نوشتار این نبوده که بگوییم «ولایت» به جز معنای «هم جبهه» بودن و بار اجتماعی سیاسی مورد بحث در این پژوهش، به معنایی دیگر در قرآن و نهج البلاغه نیامده است؛ مانند معنای دوستی و هم پیمانی و... بلکه منظور بررسی «حوزه معنایی» ولایت و کشف معنای اساسی آن است. اما حتی اگر ولایت به معنای دوستی و محبت هم در قرآن به کار رفته باشد، باز با خود واژه محبت تفاوت دارد، زیرا چنان که ادعا می شود، هیچ دو کلمه ای به تمام معنی و در همه کاربردها مترادف و هم معنی نیستند، ولایت به معنای محبت نیز در دایره هم جبهه بودن و مدافع و یاور بودن، خوشحالی در شادمانی و ناراحتی در اندوه، مربوط به «جبهه ولایی» است، که در متن قرآن می توان به روشنی آن را دریافت.

به هر حال، پرداختن به سایر معنی های کلمه - بویژه معنای مجازی و نسبی کلمه - حجم و فرصت بیشتری لازم دارد.

## دسته بندی انسانها

قرآن کریم انسانها را در دسته ها و گروه های کلی تقسیم کرده و ویژگی های هر گروه را بر می شمارد. این تقسیم بندی ها به انسان شناسی قرآنی مربوط می شود. شناخت صفات گروه های انسانی به ما کمک می کند تا انسان شایسته و کامل، جامعه مطلوب و سالم و روابط صحیح و متعادل اجتماعی را از نگاه قرآن بشناسیم. در قرآن از زوایای مختلفی به انسان و گروه های انسانی نگاه شده است، از آن جمله: مؤمن و کافر (اعتقادی)، شاکر و کفور (سلوکی) متقی و فاسق (اخلاقی - عملی) یا مؤمن، کافر و منافق (جبهه گیری شفاف دینی، و جبهه گیری در پرده) مهاجر مجاهد، و غیر مهاجر قاعد (مبارزاتی - اجتماعی) اولیاء الله و اولیاء الشیطان (جبهه ای) صالح و فاسد، مصلح و مفسد (رفتار اجتماعی) مطیع و عاصی (دینی - عملی) و... بخشی از تقسیم بندی های صریح یا ضمنی قرآنی هستند.

تقسیم بندی های فراوان دیگری نیز هست؛ مانند (یعقلون - لایعقلون)، (یتفکرون - لایتفکرون)، (سالکان راه رشد - پیروان مسیر «غی») و... از این میان، آنچه در این نوشته بیشتر مورد نظر است، تقسیم انسانها به «اولیاء الله» و «اولیاء الشیطان» است.

## اولیاء خدا و اولیاء شیطان

از نظر تاریخ جامعه انسانی، سابقه این تقسیم بندی به همان آغاز پیدایش انسان و هبوط آدم(ع) بر می گردد. ابلیس که از «خلیفه خدا» شدن آدم سخت برآشفته بود، فرود آمدن از جایگاه بلند عبادت شش هزار ساله ۱ را در برابر موجودی تازه از راه رسیده بر نتافت و از فرمان سجده بر آدم(ع) سر باز زد و به دشمنی با آدم و نسل او سوگند یاد کرد، و بدین گونه «دشمن سوگنده خورده» انسانها شد.

«قال أرايتك هذا الذی کرمت علی لئن أخرتن الی یوم القیامه لأحتنکن ذریته إلاّ قليلاً. قال اذهب فمّن تبعک منهم فإنّ جهنّم جزاؤکم جزاء موفوراً. و استغزز من استطعت منهم بصوتک وأجلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الأموال و الأولاد و عدهم و ما یعدهم الشیطان الاّ غروراً. إنّ عبادی لیس لک علیهم سلطان و کفی برّک وکیلاً» اسراء/۶۵ - ۶۲

شیطان گفت: چه باعث شده است که کسی - چون آدم - را بر من کرامت و برتری بخشی! اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی همه فرزندانم - بجز عده کمی - را گمراه و ریشه کن خواهم ساخت!

خدا فرمود: «برو! هر کس از آنان تبعیت تو کند کیفر تو و ایشان دوزخ است، کیفری انبوه! هر کدام از آنها را می توانی با صداقت تحریک کن! و لشکر سواره و پیاده ات را بر آنها گسیل دار! و در ثروت و فرزندان شان شرکت جوی! و آنان را با وعده ها سرگرم کن! ولی شیطان جز فریب و دروغ، وعده ای به آنها نمی دهد.

اما بدان) تو هرگز سلطه ای بر بندگان من نخواهی یافت (آنها هیچ گاه به دام تو گرفتار نمی شوند) کافی است که پروردگارت حافظ آنها باشد.

اگر دقت کنیم «واژه کلیدی» در این تقسیم بندی «تبعیت» است (فمن تبع هداي) (بقره/۳۸) «فمن تبعک» (اسراء/۶۳). این تعبیر در بسیاری از آیات مربوط به داستان آدم و عصیان شیطان آمده است، از آن جمله:

- «فمن تبع هداي فلاخوف علیهم و لاهم یحزنون» بقره/۳۸

- «لمن تبعك منهم لأملأن جهنم منكم أجمعين» اعراف/۱۸
- «ان عبادى ليس لك عليهم سلطان إلا من اتبعك من الغاوين» حجر/۴۲
- «قال اذهب فمَن تبعك منهم فإن جهنم جزاؤكم جزاءً موفوراً» اسراء/۶۳
- «فمن اتبع هداى فلايضلّ و لايشقى. و من اعرض عن ذكرى فإنّ له معيشةً ضنكاً» طه/۱۲۳-۱۲۴

در یک سو تابعان هدایت هستند، و در سوی دیگر پیروان شیطان؛ کسانی که از هدایت الهی پیروی کنند، از هر گونه هراس و اندوه در امان هستند (فمن تبع هداى فلاخوف عليهم و لاهم يحزنون)(۳۸/۲) اما کسانی که کفر بورزند و از هدایت الهی پیروی نکنند جاودانه در جهنم خواهند ماند.

- پیروی از هدایت الهی یا تبعیت از خطوات شیطان، «عمل» و «انتخاب» است.
- «إنّ هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه و لاتتبعوا السبل فتفرّق بكم عن سبيله...» انعام/۱۵۳

- «و هذا كتاب أنزلناه مبارك فاتبعوه...» انعام/۱۵۵
- «فالذين آمنوا به و عزّوه و نصرّوه و اتبعوا النور الذى انزل معه...» اعراف/۱۵۷
- «و لاتتبعوا خطوات الشيطان...» بقره/۱۶۸
- «و لقد صدّق عليهم ابليس ظلّنه فاتبعوه...» سبأ/۲۱

رابطه «هدایت و ضلالت» با «اطاعت و تبعیت» درآیاتی چند از قرآن پیروی از هدایت الهی «هدایت» و پیروی از شیطان، هوای نفس و هر چیز دیگری «ضلالت» نامیده شده است.

«و إنا أو اياكم لعلی هدى او فى ضلال مبين» سبأ/۲۴  
 ... و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم.  
 این تقابل میان هدایت و ضلالت بر اساس پیروی در سراسر قرآن دیده می شود. اگر این تعبیر دوگانه را در قرآن پیگیری کنیم، بسیاری از تعبیرها و اصطلاحات قرآنی معنای روشن تری خواهند یافت.

بنابراین می توان گفت، تاکنون «تبع» و مشتقات آن را به عنوان یک واژه کلیدی شناختیم، و این واژه دو واژه دیگر را به همراه خود دارد که همه در یک حوزه معنایی قرار دارند؛ «هدی» و «ضلالت»، یا «هدایت» و «ضلالت» که پیامد دو نوع تبعیت هستند.

«فمن اتبع هداى فلايضلّ...» طه/۱۲۳

پیروی از معارف و دستورات الهی ← هدایت

«یرید الشيطان ان یضلّهم ضلالاً بعيداً» نساء/۶۰

پیروی از شیطان ← ضلالت

از آیاتی که تا کنون تلاوت کردیم معلوم شد اولین تقسیم بندی کلی انسانها در قرآن، تقسیم از نظر انتخاب و عمل است، دو انتخاب و دو گونه عمل نیز بیش نداریم، یا انتخاب راه خدا و «تبعیت» از

آن است، یا انتخاب شیطان و تبعیت از او، و بازگذاشتن راه پیروی از شیطان برای امتحان است، و گرنه شیطان نفوذی بر انسانها ندارد، جز همان پیروان خویش که از او تبعیت می کنند.

«راه» پیروان دستورات الهی «راه هدایت» است و راه پیروان ابلیس، «ضلالت». در سوره مبارکه حمد نیز به همین دو راه اشاره شده است؛ صراط «مستقیم» و صراط «ضالین».

#### رابطه «ولایت» با پیروی و هدایت

از آنچه تا کنون گفته شده رابطه «اطاعت» با «هدایت و ضلالت» دانسته شد، اکنون نوبت آن رسیده است که از این معلومات برای درک مفهوم و نوع رابطه ای که در قرآن از آن به «ولایت» تعبیر شده است بهره گیریم.

تقسیم بندی عمده قرآنی که بر آن بسیار تأکید شده است، تقسیم مردم به دو دسته بزرگ «ولایی» است؛ «اولیاء الله» و «اولیاء الشیطان». آیاتی که در آنها از این تقسیم سخن به میان آمده است، مسأله را در فضای تبعیت و هدایت یا ضلالت قرار می دهد، اگر واقعاً چنین آیاتی وجود داشته باشد مفهوم «ولایت» به عنوان نوعی «رابطه»، از ابهام بیرون می آید؛ ابهامی که گاه بحثهای مذهبی و فرقه ای را به وجود آورده است؛ اما واقعاً چنان «همنشینی»، یا بالاتر از آن «جانشینی» در بین واژگان تبعیت و هدایت یا ضلالت وجود دارد؟ پاسخ مثبت است، و صراحت آیات چنان است که نیازی به توضیح زیادی ندارد:

«اتبعوا ما أنزل إليکم من ربکم و لاتتبعوا من دونه اولیاء قليلاً ما تذکرون» اعراف/۳

از آنچه که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید! و از اولیاء و معبودهای دیگر پیروی نکنید.

در این آیه کریمه رابطه «پیروی» با «پیشرو»، رابطه «ولایی» دانسته شده است.

«... أما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون» نحل/۹۹

همانا سلطه شیطان بر کسانی است که او را به «ولایت» برگزیده اند و نیز کسانی که به خدا مشرک شده اند.

این آیه هنگامی گویاتر می شود که بدانیم واژه «یتولونه» بر اساس قاعده جانشینی به جای «یتبعونه» نشسته است، چنان که در آیه ای دیگر می خوانیم:

«إنّ عبادی لیس لک علیهم سلطان إلاّ من اتبعک من الغاوین» حجر/۴۲

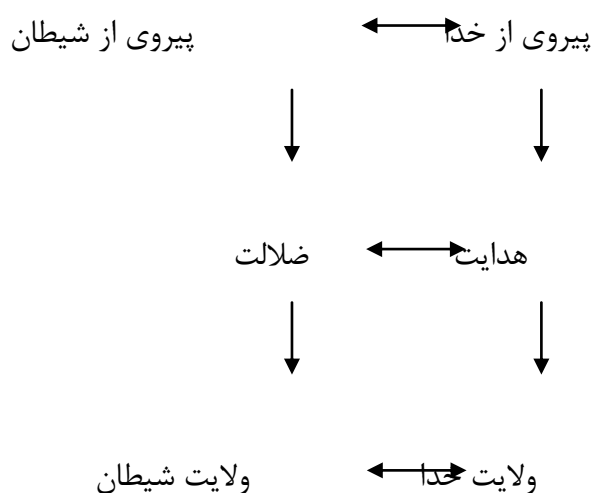
... بر بندگانم تسلط نخواهی یافت، مگر گمراهانی که از تو پیروی کنند.

از سوی دیگر در برخی آیات قرآن رابطه «ولایت» با هدایت و ضلالت نیز به روشنی بیان شده است.

«فريقاً هدی و فريقاً حقّ علیهم الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله و یحسبون انهم مهتدون» اعراف/۳۰

جمعی را هدایت کرده؛ و جمعی (که شایستگی نداشته اند) گمراهی بر آنها مسلم شده است. آنها (کسانی هستند که) شیطانها را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند؛ و گمان می کنند که هدایت یافته اند.

از این نمونه های کاربردی روشن می شود همان گونه که تبعیت (پیروی) با ضلالت و هدایت رابطه مستقیم دارد، «ولی» گرفتن نیز با هدایت و ضلالت رابطه ای مستقیم دارد؛ به گونه ای که می توان گفت اینها تعبیراتی هستند که یک مصداق دارند.



با توجه به رابطه تبعیت و هدایت و ضلالت که پیش از این ذکر شد، به این کاربردها بنگرید:

«و من یضلل الله فماله من ولی من بعده» شوری/۴۴

«و من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد لهم أولیاء من دونه...»

اسراء/۹۷

«الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا أولیاءهم الطاغوت یخرجونهم

من النور الی الظلمات» بقره/۲۵۷

خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکیها به سوی نور بیرون می کند، و (اما)

کسانی که کفر ورزیدند، اولیاء آنان طاغوت است، (که) آنان را از نور به تاریکی ها می کشاند.

از آنچه گذشت نتیجه می گیریم که رابطه «ولایت»ی، رابطه رهبری و پیروی است، رابطه تبعیت

و اطاعت از یک سو و هدایت و فرماندهی و پیشوایی از سوی دیگر. در موردی که «ولایت» مبنای

تقسیم بندی تمامی انسانها به دو گروه عمده «اولیاء الله» و «اولیاء الشیطان» است، رابطه ولایی بر

محور فرماندهی و پیروی و نیز امر و اطاعت می چرخد. اما ولایت، افزون بر این معنای اساسی، معانی

عاطفی دیگری را هم در بردارد؛ رهبری «ولایتی» یا «ولایی» فقط نمایاندن راه نیست، رساندن هم

هست، «یخرجهم من الظلمات الی النور». و در ولایت شیطان افزون بر نمایاندن راه خود، پیروان

خویش را فریب نیز می دهد، تزیین کار آنان در نظرشان، همان کار شیطانی است که تمامی طاغوتها

آن را دنبال می کنند: «یخرجهم من النور الی الظلمات».

#### رابطه ولایت و هدایت در نهج البلاغه

تقسیم انسانها به دو گروه پیروان هدایت الهی و گمراهان پیرو شیطان، و به تعبیر دیگر، اولیاء الله و

اولیاء الشیطان در نهج البلاغه نیز صورت گرفته است. حضرت در خطبه نخست نهج البلاغه از شقاوت

و عصیان شیطان و دشمنی او با آدم و فرزندان او سخن می گوید و در همان خطبه می فرماید: خداوند

پیامبرانش را در زمانی می فرستاد که:

«... واجتالتهم الشياطين عن معرفته، و اقتطعتهم عن عبادته...»<sup>۲</sup>  
و شیطانها آنان را از شناخت خداوند، منحرف کرده بودند و پیوندشان را از پرستش خداوند بریده بودند.

اینکه شیطان مردم را از اطاعت و عبادت الهی باز می دارد و مانع آنان از حرکت در مسیر هدایت الهی و پیروی از فرمان خداوند می شود، برای این است که آنان را به «پیروی» از خویش وا دارد.  
«واعلموا ان الشيطان انما يستي لكم طرقه لتتبعوا عقبه.»<sup>۳</sup>  
بدانید که شیطان راه های خویش را پیش پای شما می گشاید، تا از پی او روانه شوید.  
در نهج البلاغه و سخنان مولا در دیگر منابع حدیث، همانند قرآن کریم، رابطه ولایت و اطاعت به روشنی بیان شده است.

«... ان ولي محمد من أطاع الله و ان بعدت لحمته، و إن عدوّ محمد من عصی الله و إن قربت قرابته.»<sup>۴</sup>

همانا ولی محمد کسی است که از خدا اطاعت کند، اگر چه گوشت (خون و نسب) او دور باشد، و همانا دشمن محمد کسی است که عصیان خدا کند، اگر چه از نزدیک ترین نزدیکان آن حضرت باشد.  
اطاعت، هدایت و ولایت این گونه در کلام مولا با تبعیت قرآن گره می خورد، در طرف مقابل، یعنی جبهه ولایت غیر خدا نیز همین گونه است؛ پیروی و ولایت پذیری است که سبب سلطه شیطان بر اولیاء او می شود:

«أما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع، و احكام تبتدع، يخالف فيها كتاب الله، و يتولى عليها رجال رجلاً على غير دين الله. هنالك يستولى الشيطان على اوليائه، و ينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنی.»  
همانا آغاز پدید آمدن فتنه ها، پیروی از خواهشهای نفسانی است و بدعت در حکمهای آسمانی؛ آن گونه که مایه مخالفت با کتاب الهی شود و گروهی از مردم، گروه دیگر را در طریق آن بدعتها به ولایت برگزینند. اینجاست که شیطان بر اولیای خود چیره می شود. و اما آن را که لطف حق دریافته باشد، نجات یابد و راه حق به سر برد.

پیروان دو خط، دو جبهه رویاروی یکدیگر را تشکیل می دهند، در یک جبهه پیروان معارف و فرمانهای الهی، که هدایت یافتگان هستند حضور دارند، و در جبهه دیگر پیروان شیطان که گمراهان هستند جای گرفته اند؛ این دو جبهه، جبهه حق و جبهه باطل اند:

«الا و انه من لا ينفعه الحق يضره الباطل، و من لا يستقيم به الهدى يجرّ به الضلال الى الردى.»<sup>۵</sup>  
بدانید آن که حق او را سود ندهد، باطل به او زیان خواهد رسانید، و آنکه هدایت نتواند او را در مسیر درست قرار دهد، ضلالت هلاکش خواهد ساخت.

#### جامعه ولایی

با توجه به تقسیم بندی مردم به اولیاء الله و اولیاء الشيطان می توان نتیجه گرفت که نه تنها جامعه اسلامی، بلکه تمام جوامع بشری ناگزیر جوامع ولایی هستند، چه اینکه به تعبیر قرآن و نهج البلاغه «کفار اولیاء یکدیگرند» یهود و نصارا اولیاء همدیگرند» ، «پیروان شیطان اولیاء همدیگرند» و در این سو مؤمنان نیز «اولیاء یکدیگرند». آنچه جبهه اولیاء شیطان را به همدیگر متصل می کند، همسویی آنان در مسیر اوامر شیطان است، و آنچه جامعه ولایی ایمانی را می سازد، همسویی مؤمنان

در حرکت بر محور دین خداست؛ پذیرفتن ولایت خداوند، که در پذیرش ولایت پیامبر و ولایت ولی امر تحقق می یابد.

کسانی که ولایت آنها ولایت خداست و پذیرش ولایت آنان پذیرش ولایت الهی است در قرآن و نهج البلاغه به وضوح بیان شده اند:

«أَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُم رَاكِعُونَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» مائده/۵۵ - ۵۶

تنها خدا، پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند ولی شما هستند؛ همانان که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند (پیروزند، زیرا) حزب خدا و جمعیت خدا پیروز است.

این آیه به روشنی می نماید که ولایت پذیری، یعنی حضور در جبهه و جمعیتی که خداوند آنان را «حزب الله» نامیده است.

آمدن صفت «حزب الله» به دنبال آیه ولایت، برای پژوهشگران میدان معنی شناسی این پیام را به همراه دارد که معنای ولایت خدا و رسول خدا و مؤمن ادا کننده زکات در حال نماز، یعنی فرماندهی جبهه، یعنی رهبری جمعیت این سوی جبهه و سرپرستی حزب خدا در برابر حزب شیطان.

آیه ۵۹ سوره نساء نیز که در آن سخن از ضرورت اطاعت و پیروی از حاکم و فرمانروای اسلامی «اولی الامر» به میان آمده است، از نظر معنی شناسی هماهنگی شگفتی با آیه ولایت دارد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نساء/۵۹

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر را... چنین نتیجه ای از کنار هم قراردادن آیه ولایت (مائده/۵۵) با آیه «اولی الامر» (نساء/۵۹) و معادله ای که وجود دارد، به دست می آید.

در آیه ولایت، صاحبان ولایت الهی به ترتیب چنین معرفی شده اند:

۱. خدا ۲. رسول خدا ۳. کسی که در حال رکوع زکات داده است (امام علی).

در آیه «اولی الامر» اطاعت و تبعیت از این مصادر فرمان، ضروری دانسته شده است: ۱. خدا ۲.

رسول خدا ۳. اولی الامر.

اگر با فضای «گفتمان» قرآن آشنا باشیم و بدانیم که اطاعت یعنی «ولایت پذیری» آن گاه از معادله میان این دو آیه مشخص می شود که «ولی» پس از خدا و رسول که در آیه ولایت یاد شده همان اولی الامر است، و اولی الامر همان ولی است که در حال نماز زکات داده است. «جانشینی» این دو تعبیر، هم معنایی آنها را می رساند.

نسبت «ولی بودن» و «اولی الامر»

آیا این برداشت، که «ولی خدا» و «اولی الامر» در معادله ای معنی دار، مساوی هستند، و اینکه با این ترتیب امام علی (ع) مصداق روشن اولی الامر می باشد، آیا در تلقی خود علی (ع) درست است، یا اینکه ما چیزی را نسبت می دهیم که خود حضرت آن را ادعا نداشته است؟

نخست یاد کرد این نکته را لازم می دانیم که از نظر مفسران - چه شیعه و چه اکثر اهل سنت - واژه «ولی» در آیه ولایت و اعطای زکات، بر علی (ع) منطبق است، و تنها موضوع مورد مناقشه، معنای

«ولی» است که آیا فقط دوستی است یا علاوه بر دوستی شامل «ولی الامر» و وجوب اطاعت نیز می شود؟

اگر چه کشف الاسرار تعبیری زیبا دارد و پیوند در اعتقاد و دین، و دوستی را برای امام از زبان پیامبر تثبیت می کند، اما ما در کشف معنای ولایت به سراغ خود قرآن می رویم، زیرا معنی واژه را - به قول ویتگنشتاین - نه در قاموس لغتها، بلکه در کاربرد آن در جمله می فهمیم. ۶  
امام علی(ع) با استناد به قرآن و وصیت پیامبر، خود را «ولی خدا» می دانست، و هنگامی که مأموران گردآوری زکات را به اطراف می فرستاد، توصیه های ویژه ای در رعایت حق و حرمت مردم می فرمود که در ضمن آن بیان داشت:

«ثمّ تقول: عبادالله! أرسلنی الیکم ولی الله و خلیفته، لآخذ منکم حق الله فی اموالکم، فهل لله فی اموالکم حق فتؤدوه الی ولیه؟» ۷

سپس می گوئی: بندگان خدا! مرا ولی خدا و خلیفه او به سوی شما فرستاده است، تا حق خدا را از اموال شما بگیرم، آیا در اموال شما حق الله وجود دارد که آن را به ولی خدا بپردازید؟  
و خطبه دوم نهج البلاغه آمده است:

«لایقاس بآل محمد، صلی الله علیه و آله، من هذه الامة أحد، لایسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدأ. هم اساس الدین، و عماد الیقین، الیهم یفئ الغالی، و بهم یلحق التالی، و لهم خصائص حق الولاية، و فیهم الوصیة و الوراثة، الآن اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله.» ۸

از این امت کسی را با خاندان رسالت هم پایه نتوان پنداشت، و هرگز نمی توان نعمت برده از ایشان را در رتبت آنان داشت، که آل محمد(ص) پایه دین و ستون یقینند. هر که از حدّ درگذرد به آنان باز گردد، و آن که وامانده، بدیشان پیوندد. حق ولایت خاص ایشان است و وصیت و میراث پیامبر مخصوص آنان. اکنون حق به خداوند آن رسیده و رخت بدانجا که بایسته اوست کشید.

با توجه به تأکیدها و توصیه های قرآن و پیامبر نسبت به علی(ع) تصوّر نمی رفت که پس از پیامبر، جز او را بر مسند ولایت امت بنشانند؛ امام این مطلب را در نامه ۶۲ اظهار کرده است؛ این نامه بسیار گویا و دارای جنبه های تاریخی و اعتقادی فراوان است:

«اما بعد، فانّ الله بعث محمداً - صلی الله علیه و آله و سلّم - نذیراً للعالمین، و مهیماً علی المرسلین، فلما مضی علیه السلام، تنازع المسلمون الامر من بعده، فوالله ما کان یلقى فی روعی، و لا خطر ببالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده - صلی الله علیه و آله و سلّم - عن اهل بیته، و لا انهم منحوه عنی من بعده!

فما راعنی إلاّ انشیال الناس علی فلان یبایعونه، فأمسکت یدی حتی رأیت راجعاً الناس قد رجعت عن الاسلام، یدعون الی محق دین محمد صلی الله علیه و آله و سلّم، فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهلہ ان أری فیہ ثلماً او هدماً، تكون المصیبة به علی أعظم من فوت ولایتکم التی انما هی متاع أيام قلائل، یزول منها ما کان، کما یزول السراب، او کما یتقشّح السحاب، فنهضت فی تلك الاحداث حتی زاح الباطل و زهق، و اطمأن الدین و تنهنه...

آنی و الله لولقیتهم واحداً و هم طلاع الأرض کلّها ما بالیت و لاستوحشت، و انی من ضلالهم الذی هم فیہ و الهدی الذی أنا علیه لعلی بصیرة من نفسی و یقین من ربّی. و انی الی لقاء الله لمشتاق، و حسن ثوابه منتظر راج؛ و لکننی آسی أن یلی أمر هذه الامة سفهائها و فجارها، فیتخذوا مال الله دولاً، و



عباده خولاً، والصالحين حرباً، و الفاسقين حرباً، فإنّ منهم الذی قد شرب فيکم الحرام، و جلد حدّاً فی الاسلام... ۹»

قسمتی از نامه حضرت است به مردم مصر که با مالک اشتر - چون او را به ولایت آن سرزمین گمارد - فرستاد:

اما بعد، همانا خداوند سبحان محمد(ص) را برانگیخت تا جهانیان را - از نافرمانی او - بیم دهد، و گواه پیامبران - پیش از خود - گردد. چون او به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت به هم افتادند - و دست ستیز گشادند - و به خدا در دلم نمی گذشت و به خاطر نمی رسید که عرب خلافت را پس از پیامبر(ص) از خاندان او برآورد، یا مرا پس از وی از عهده دار شدن آن باز دارد. و چیزی مرا نگران نکرد و به شگفتم نیاورد، جز شتافتن مردم بر فلان (ابوبکر) از هر سو و بیعت کردن با او. پس دست خود (از بیعت) باز کشیدم تا آن که دیدم گروهی در دین خود نماندند، و از اسلام روی برگرداندند، و مردم را به نابود ساختن دین محمد(ص) خواندند. پس ترسیدم اگر اسلام مسلمانان را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یاویرانی؛ که مصیبت آن بر من سخت تر از محروم ماندن از خلافت است و از دست شدن حکومت شما، که بهره چند روزه ای است که چون سرابی از بین می رود، یا چون ابر که فراهم نیامده پراکنده گردد، پس در میان آن آشوب و غوغا برخاستم تا جمع باطل پراکنده و نابود شد و دین (حق) استوار گردید و بر جای بیارمید....

به خدا اگر با آنان به تنهایی روبه رو می شدم، و آنان زمین را پر می کردند، نه باک داشتم و نه می هراسیدم، که من به گمراهی آنان و در مسیر هدایت بودن خود، نیک آگاهم و با یقین از جانب پروردگار همراه؛ و من آرزومند دیدار خدایم و پاداش نیک او را می یابم، ولی دریغم آید که بی خردان و تبهکاران این امت، ولایت و حکمرانی را به دست آرند، و مال خدا را دست گردانند، و بندگان او را به خدمت گمارند، و با پارسایان در پیکار باشند و فاسقان را یار و همراه، از آنان کسی است که در میان شما - مسلمانان - شراب نوشید و حدّ اسلام بر او جاری گردید... ۱۰

از این بیان علوی نکات زیر را می توان نتیجه گرفت:

۱. امام علی(ع) طبق صریح قرآن در آیه ولایت، خودش را ولی خدا می دانست.  
۲. حقّ ولایت را، همچون میراث داوود به سلیمان، میراث نبوت به ولی بعد از پیامبر، یعنی خودش می دانست.

۳. حکومت را مصداق ولایت و «امر» ی می دانست که در آیه اولی الامر آمده.

۴. اگر پس از به قتل رسیدن خلیفه سوم، حضرت ولایت امر را پذیرفت برای این بود که ولایت به دست شراب خواران و حرام کاران نیفتد، که حزب فاسقان و در برابر جبهه مؤمنان و متقیان هستند.

۵. مسأله ولایت اهل بیت که مصداق اکمل آن ولایت خود علی(ع) بود، چنان از نظر آن حضرت مسلم بود که گمان نمی کرد مسلمانان در آن طمعی کنند و آن را از اهلش دریغ بدارند.

استناد به غدیر و حدیث معروف آن، استناد به آیه ولایت و آیه اولی الامر و آیات دیگر در نهج البلاغه و مستدرک نهج البلاغه فراوان است؛ از جمله امام در نامه ای به معاویه، به تفصیل آیاتی از قرآن را مورد استشهاد قرار می دهد و می فرماید اینها در مورد ما اهل بیت است، نه دیگران؛ یکی از آن موارد چنین است:

«و كان وجهه تبليغه رساله ربّه فيما أمره و شرع و فرض و قسم جهه الدين، يقول الله: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم» (نساء/۶۲) هي لنا اهل البيت، ليست لكم. ثم نهى عن المنازعه و الفرقة، امر بالتسليم و الجماعة... ألم تعلم يا معاوية أن الائمه منا و ليست منكم، و قد أخبركم الله أن اولى الامر هم المستنبطون للعلم...» ۱۱

... خدا را اطاعت كنيد و رسول خدا و اولى الامر را اطاعت كنيد» (نساء/۶۲) اين آيه درباره ما اهل بيت است، نه برای شما. سپس خدا از منازعه و اختلاف نهی فرموده، و به ماندن در صفوف مسلمان دستور داده است... معاويه! آیا می دانی که بی تردید امامان از ما (اهل بيت هستند و نه از شما؟ و خداوند خبر داده است که اولی الامر استنباط کنندگان دانش هستند. قسمت آخر این کلام به آیه سوره نساء اشاره دارد که فرموده است:

«و لو ردّوه الى الرسول و الى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم و لولا فضل الله عليكم و رحمته لاتبعتم الشيطان الا قليلاً» نساء/۸۳

در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد. اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز عده کمی، همگی از شیطان پیروی می کردید.

استدلال امام (ع) به لزوم «توانایی بر استنباط» برای به عهده گرفتن ولایت و زعامت جامعه اسلامی یعنی داشتن اطلاعاتی گسترده و ژرف از دین و کتاب، درست در راستای تصویر قرآنی مسأله است؛ زیرا عناصر «تبعیت»، «اطاعت» و دستیابی به «هدایت» تنها در پیروی از آگاه ترین و دین شناس ترین شخص در جامعه اسلامی ممکن است؛ یعنی همان کسی که خداوند او را «ولی» مؤمنان دانسته و پذیرندگان ولایت خدا و پیامبر و او را «حزب الله» خوانده است.

ناگفته نماند که در فرهنگهای عربی درباره «ولایت»، «مولا» و «ولی» معانی چندی را آورده اند، که برخی از آنها در قرآن نیز شاید به کار رفته باشد، منظور ما سخن گفتن از همه کاربردها نیست، ولی با آنچه گفته شد روشن می شود که معنای اساسی ولایت چیست، و اینکه میدان معنایی ولایت یک میدان معنایی اجتماعی - سیاسی است (زعامت و پیروی حکومت و سیاست)، نه تنها میدان معنایی عاطفی (دوست داشتن صرف، بدون رعایت امور اجتماعی و سیاسی به سود جبهه او). در بخش بعدی درباره سایر معانی ولایت سخن داریم.

#### هم معنایی

در پایان این نکته یادکردنی است که برخی از زبان شناسان قدیم و جدید را نظر بر آن است که «ترادف» یا هم معنایی در زبان وجود ندارد، و «هیچ دو کلمه ای مترادف نیستند». به همین دلیل برخی از فرهنگ نویسان، مانند ابوهلال عسکری «فروق اللغه» هایی نوشته اند که در آنها تفاوت واژه های نزدیک به هم بیان شده است.

اگر منظور از انکار ترادف این باشد که دو واژه نمی توانند در یک جمله به یک معنی به کار روند و همان پیامی را بدهند که اگر واژه دیگر بود می داد؛ باید بگوییم اهل زبان این کار را انجام می دهند؛ بویژه در گفتارها و نوشتارهای مفصل برای پرهیز از تکرار، واژه ها و تعبیرات را به جای هم به کار می برند، یعنی جانیشینی لغات «هم معنی» در کاربرد اهل زبان نشانه درستی این کاربرد است و نشانه

وجود «هم معنایی». اگر چه ممکن است گفته شود ادعای طرف مقابل این است که در کاربردها «بارهای» اضافی معنی در واژه ها آنها را از یکدیگر جدا می سازد، و در کاربرد صحیح، واژه ها جمله های متناسب و حوزه های مشخص معنایی دارند.

اما اگر منظور از «هیچ دو کلمه ای مترادف نیستند» این باشد که «هیچ دو کلمه ای وجود ندارد که در تمام جمله ها و موارد کاربرد، چنان هم معنی باشد که هیچ چیزی به پیام افزوده یا از آن کاسته نگردد، و کاربرد نیز صحیح و فصیح و بلیغ باشد»، در این صورت می توان آن را به عنوان قاعده ای عام پذیرفت که در موارد بسیار اندک ممکن است تخصیص نیز بر آن وارد آید.

درباره اصطلاح ولایت نیز می توان به این قاعده استناد کرد. واژه ولایت ممکن است در مواردی هم معنای نصرت، حلف (پیمان) و... باشد، اما معنای اساسی ویژه آن همیشه سایه خود را بر سر دیگر معانی در کاربردهای گوناگون می اندازد.

کاربرد ولایت در قرآن، به طور عمده به همان معنایی است که مورد بحث قرار گرفته است، اما در مواردی نیز به محبت، نصرت، هم پیمانی و... نظر دارد، ولی باید دانست که «محبت» و «ولایت» هم معنی یا مترادف صددرصد نیستند؛ محبتی که در سایه ولایت است، غیر از «محبت» صرفاً عاطفی یا جنسی است. یاری نیز ممکن است گاه برای برخی حسابهای خاص باشد، مثلاً برای زدن دشمن اصلی دشمن شماره دو را یاری کنند، و پس از شکست دشمن قوی تر سراغ این جبهه که چندی یار آن بوده اند بیایند، این نصرت، نصرت ولایت نیست.

بنابراین محبت، هم پیمانی، نصرت و سایر معانی که در ولایت نهفته است، همه جنبه هایی از ولایت هستند که خود را در آن قالبها نشان می دهند؛ «ولاء محبت» غیر از دوست داشتن تنها است، «ولاء نصرت» غیر از یآوری برای مقاصد خود است، در نصرت هر دو طرف، در داخل یک جبهه همدیگر را یاری می کنند، سرنوشت خودشان را به هم پیوسته احساس می کنند، و در شکست و پیروزی یکدیگر اندوهگین یا شادمان می شوند. دوست داشتن در این چارچوب، دوست داشتن یک راه، یک مسیر و یک جبهه است.

پس منکر آن نیستیم که چنان معنایی در قرآن نیز کاربرد داشته باشد، ولی معنای عمده ولایت در قرآن همان معنایی است که در متن آمد.

۱. سید رضی، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، خطبه ۱۹۲، صفحه ۲۸۷.
۲. همان، خطبه اول.
۳. همان، خطبه ۱۳۸.
۴. همان، خطبه ۹۶، صفحه ۴۸۴.
۵. همان، خطبه ۲۸.
۶. پالمر، ریچارد، نگاهی تازه به معنی شناسی، ۶۰.
۷. سید رضی، نهج البلاغه، نامه ۲۵.
۸. همان، خطبه دوم، صفحه ۴۷.

۹. همان، نامه ۶۲.

۱۰. در آخرین جمله، امام به ولید بن عقبه بن ابی معیط اشاره دارد که والی عثمان در کوفه بود و با حال مستی به نماز صبح حاضر شد، از او به خلیفه شکایت بردند، پس کسی نتوانست حد را بر او جاری سازد، ولی علی(ع) حد او را جاری کرد.

۱۱. محمودی، محمد باقر، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، بیروت، ۱۳۸۷، ۱۵۰/۴.

